

**نام کوچک من بلقیس**  
**یادداشت‌های پراکنده**

بلقیس سلیمانی

انتشارات ققنوس  
تهران، ۱۳۹۸

۶۲۱ لغات آن ایچ

۵۹۲ لغات آن ایچ

۱۷۱ لغات آن ایچ

۲۷۲ لغات آن ایچ

۲۸۱ لغات آن ایچ

۷۸۱ لغات آن ایچ

۲۶۱ لغات آن ایچ

۲۲۱ لغات آن ایچ

۵۰۲ لغات آن ایچ

### فهرست

---

۷	نام کوچک من بلقیس
۱۵	آن سال‌ها، آن سال‌های دور
۲۱	کلمات من
۳۵	بانو
۴۱	میعاد مقدس
۴۹	نوروز
۵۹	تکنولوژی
۷۳	از اودیسسه به پنتلوپه
۸۹	من و حکومت اسلامی
۱۱۱	زمین بنه است
۱۱۷	آن عشق‌ها
۱۲۵	مرگ بر پول و زنده‌باد پول
۱۳۳	عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد

۱۴۱	تهران آن سال‌ها.....
۱۶۵	تهران و ما داستان‌نویس‌ها.....
۱۷۱	من زنی پیشامدرنم!.....
۱۷۹	فعالیت مطبوعاتی من.....
۱۸۳	پاسداشت بدن.....
۱۸۷	زیر سلطه شاه حواس.....
۱۹۳	پیش به سوی تاریخ فردی.....
۱۹۹	تغذیه از بیرون.....
۲۰۵	درباره فیلم زنان قرن بیستم.....
۲۱۳	خیانت جسم به روان.....
۲۱۷	وقتی بازی‌های پست مدرنیستی نجات‌بخش می‌شوند.....
۲۲۱	رمان خاله بازی.....

۲۲	.....
۵۲	.....
۶۱	.....
۶۲	.....
۶۵	.....
۶۷	.....
۶۸	.....
۷۱	.....
۷۱	.....
۷۱	.....
۷۱	.....

## نام کوچک من بلقیس<sup>۱</sup>

نامم را در سال ۱۳۴۶ گذاشتند بلقیس. چهار سال بعد از تولدم صاحب شناسنامه شدم. آن طور که بزرگ‌ترها گفته‌اند و می‌گویند، آن چهار سال بدون سجل و هویت مرا «بلقیسو» صدا می‌کردند و، تا همین حالا هم که در سرایشب عمر قرار دارم، هنوز هم برخی اهالی روستا و قوم و خویش‌هایم همان «بلقیسو» صدا می‌کنند. حکایت آن چهار سال بی‌هویتی را در داستانکی در مجموعهٔ پسری که مرادوست داشت آورده‌ام. همهٔ آن‌هایی که هم‌سن و سال من‌اند و بزرگ‌شدهٔ روستا می‌دانند در آن سال‌ها مأمورِ اغلب دود و دمی ثبت‌احوال هر چند سال یک بار به روستا می‌آمد و بچه‌هایی را که از آبله، سرخک، سیاه‌سرفه و دیگر امراض جان‌به‌در برده بودند وارد سیاههٔ جمعیت ایران می‌کرد. معلوم است که تاریخ تولدها دقیق نبود و نام‌ها گاه الله‌بختکی یا به توصیهٔ کدخدا انتخاب می‌شد.

آن طور که از بزرگ‌ترها شنیده‌ام بلقیس نام عمهٔ پدرم بوده اما پدرم و

۱. منتشرشده در: همشهری داستان، شمارهٔ ۴۶.